



علوی

پایه ششم، شماره ۱

گنجینه‌ی تابستان

این قصه:

سپیدار و تبر

سپیدار و تبر



روزی روزگاری، در دل باغی بزرگ و سرسبز، در کنار جویباری آرام و پرصدا، درخت سپیداری سر به آسمان کشیده بود. قامتش بلند بود، شاخه‌هایش فراخ و برگ‌های نقره‌گونش با هر نسیم، نجواکنان می‌رقصیدند. از دور چون ستونی بلند و مغرور به چشم می‌آمد. درخت سپیدار همینگونه به زندگی خود ادامه داد تا اینکه روزی نحس از راه رسید؛ صدای خراشنده‌ای باغ را پر کرد. مردی با تبر و تیشه، به سوی سپیدار آمد. بی‌هیچ سخنی، بی‌هیچ رحمی، ضربه‌های پی‌درپی تبر را بر تنه‌ی درخت فرود آورد. سپیدار، آن موجود رفیع و خاموش، با هر ضربه می‌نالید، گویی جانش را یکی‌یکی از او می‌گرفتند. شاخه‌هایش یکی یکی افتادند، ریشه‌هایش زخم برداشتند و تنش دیگر تاب ایستادن نداشت.

در حالی که سپیدار در خاک می‌افتاد، با صدایی لرزان و اندوهگین زمزمه کرد:
 "وای بر من... با این بلندی و شکوه، چگونه اینطور بی‌پایه و بی‌جان شدم؟ چه کسی می‌فهمد درد افتادن را در اوج سربلندی؟"

تبر آهسته پاسخ داد:

"جرم تو همین بود... تو ایستاده بودی، بی‌ثمر، بی‌بار... موسمی بود که باید میوه می‌دادی، اما چیزی نداشتی. ایستاده، اما بی‌فایده."

سپیدار و تبر

شب هنگام، صدای تبر هنوز در گوش می‌پیچید. سحرگاهان، تن افتاده‌ی سپیدار، به دسته‌های هیزم بدل شده بود و در گوشه‌ای از باغ توده شده بود. دهقان، در همان روز، تنورش را با آن هیزم‌ها برافروخت. آتش زبانه کشید و شعله‌ها بالا رفتند. در آن میان، سپیدار دوباره نالید:

"آه که چه شد! روزگاری سایه می‌افکندم، حالا شعله‌ی این تنور، تنم را می‌سوزاند. از آن قامت بلند، جز خاکستر نمانده. نه شاخه‌ای، نه برگ و نه ریشه‌ای. حتی خاطره‌ای از شکوه گذشته‌ام در دل این خاک نمانده است."

شعله، که از هیزم او جان گرفته بود، با خنده‌ای سوزان گفت: از چه می‌نالی؟ از دست که؟ تو خود سزاوار این بودی. درختی که بار نمی‌دهد، فرجامی جز سوختن ندارد و سپس ادامه داد:

انسان نیز چنین است. اگر میوه‌ای از دانش و حکمت ندهد، اگر هنر و اخلاق از او برنیاید، گفتار پوچ چه سودی دارد؟ آنکه تنها سخن می‌گوید و عمل نمی‌کند، در این بازار زندگی، هیچ ارزشی ندارد.

سپیدار خاموش شد. آتش او را خورد و خاکسترش در باد پخش شد. دیگر نه نشانی از سایه‌اش ماند و نه صدایی از شکایتش. تنها عبرتی ماند برای آنان که می‌خواهند قامتشان را بی‌ثمر بالا بکشند.





فرزندم با توجه به متن به سوالات زیر پاسخ بده.

۱_ داستان درباره چه درختی است؟

.....

۲_ چه کسی درخت سپیدار را برید؟

.....

۳_ دلیل بریدن سپیدار از نظر تبر چه بود؟

.....

۴_ سرنوشت سپیدار پس از بریدن چه شد؟

.....

۵_ پیام اصلی داستان چیست؟

.....

